

## اشاره

نظر به اینکه زبان فارسی در زمان حاضر بیش از هر زمانی به ساختن واژه‌های جدید برای مفاهیم تازه نیازمند است و واژه‌سازی در حوزه علم صرف یا ساختواژه قرار دارد، در این مقاله کوشیده‌ایم تصویری کلی از این علم به دست دهیم. باشد که این وجیزه برای کسانی که به چنین مسائلی علاقه‌مند هستند، آشنایی هر چند مختصری با ساختواژه، و بریژه با واژه‌سازی، فراهم آورد.

## صرف یا ساختواژه

زبان‌شناسان برای زبان چهار سطح قائل‌اند: واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی. برای اینکه جایگاه صرف را در زبان مشخص کنیم لازم است که از این سطوح چهارگانه دست کم تصویری کلی به دست دهیم.

## واج‌شناسی

دستگاه گویایی انسان قادر است تعداد زیادی آوا تولید کند. هر زبانی از میان این آواها شمار اندکی را به عنوان واج بر می‌گزیند. واجها عناصر بی‌معنایی هستند که از ترکیب

آنها عناصر معنی دار ساخته می شود. مثلاً از ترکیب پنج واج h و o و n و a و i واژه «هنر» ساخته شده است. شمار واجهای هر زبان محدود است، مثلاً فارسی ۲۹ واج در اختیار دارد. قواعد واجی هر زبان مشخص می کند که واجها چگونه می توانند با هم ترکیب شوند. برای مثال، بر اساس قواعد واجی زبان فارسی هیچ گاه کلمه ای نمی تواند با دو همخوان (صامت) آغاز شود. از همین رو، ترکیبهایی مانند bdu یا dbu بدساخت اند. اما ترکیب bud خوش ساخت است و واژه «بود» را می سازد. در واج شناسی به توصیف دقیق واجها و چگونگی ترکیب آنها با یکدیگر می پردازند.

### صرف

در صرف یا ساختواژه به مطالعه ساختمان درونی واژه ها می پردازند. چنانکه دیدیم از ترکیب واجها که عناصری بی معنی هستند عناصر معنی دار ساخته می شود. کوچکترین واحد معنی داری که از ترکیب واجها ساخته می شود تکواژ نام دارد. برای مثال، واژه «هنرکده» از دو تکواژ ساخته شده است: «هنر» و «کده». در علم صرف چگونگی ترکیب تکواژها با هم و تشکیل واژه مطالعه می شود.

### نحو

موضوع مطالعه در نحو واحدهای بزرگتر از واژه، یعنی گروه و بند و جمله است. قواعد نحوی هر زبان مشخص می کند که واژه ها چگونه باید در کنار هم قرار گیرند تا گروه ها و جمله ها را بسازند. برای مثال، هر فارسی زبانی می داند که در عبارتهای زیر، عبارت اول درست است و عبارت دوم نادرست:

این دانشجوی کوشای ادبیات

\* این کوشای ادبیات دانشجو

### معنی شناسی

در معنی شناسی «ساختار معنی» بررسی می شود. بنابراین حوزه مطالعه آن از تکواژ، کوچکترین واحد معنی دار آغاز می شود و به ساختهای بزرگتر، مانند گروه و بند و جمله، می رسد. مطالعه در این سطح، از دیگر سطوح زبان به فلسفه زبان نزدیکتر است. مهمترین تفاوت میان زبان شناس و فیلسوف در این عرصه این است که توجه زبان شناس عمدتاً به عملکرد معنی در درون زبان است، اما توجه فیلسوف به ماهیت معنی معطوف است. مفاهیمی مانند جمله، گزاره، محمول، صدق، کذب، هم معنایی، تضاد معنایی،

چند معنایی، مفهوم، مصداق و ابهام از ابزارهای مهم تحلیل معنی هستند.

همین آشنایی بسیار اجمالی با سطوح چهارگانه زبان منظور ما را کفایت می‌کند و جایگاه دستگاه صرف، را در کل نظام زبان محدودی مشخص می‌سازد. اینک توجه خود را به موضوع این مقاله، صرف معطوف می‌کنیم.

### مفاهیم بنیادین صرف

پیش از این گفتیم که صرف عبارت است از مطالعه ساختار درونی واژه. بنابراین واژه در صرف اهمیتی بنیادین دارد و قبل از هر بحثی باید آن را تعریف و توصیف کنیم و معیارهایی برای شناخت آن به دست دهیم.

### واژه چیست؟

در جوامع نویسندگانه واژه چنان بدیهی فرض می‌شود که در کتابهای سنتی دستور هیچ تلاشی برای تعریف آن صورت نپذیرفته است. برای مثال، در دستور زبان فارسی، نوشته ناتل خانلری، که در مقایسه با دستورهای پیشین نگاهی نوتر به دستور زبان دارد، بی آنکه کلمه را تعریف کند، جمله را بر حسب آن تعریف کرده است:

جمله یک یا مجموع چند کلمه است که بر روی هم پیام کاملی را از گوینده به شنونده برساند. (ناتل خانلری ۱۳۶۳، ص ۱۰)

شاید علت چنین رویکردی به واژه این باشد که در نوشتار کمترین تردیدی درباره جایگاه واژه وجود ندارد. می‌توانیم تعداد واژه‌هایی را که در یک صفحه کتاب نوشته شده است به سهولت بشمریم، زیرا در متون چاپی معمولاً قبل و بعد هر واژه فاصله‌ای وجود دارد که آن را از واژه مجاور جدا می‌کند. اما اگر گفتار را مبنای کار قرار دهیم کارمان دشوارتر می‌شود. در گفتار برخلاف نوشتار، میان واژه‌ها هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. گفتار همچون زنجیره‌ای پیوسته بر زبان جاری می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم ثابت کنیم که واژه واقعاً در زبان وجود دارد و از برساخته‌های دستورنویسان و زبان‌شناسان نیست باید دلایلی اقامه کنیم که در هر صده گفتار نیز صادق باشد.

با چنین رویکردی، بسیار دشوار است که بتوانیم از واژه تعریفی جامع و مانع به دست دهیم. زیرا این مفهوم را به هر صورتی که تعریف کنیم، باز هم ممکن است در این یا آن زبان عتصری یافت شود که از نظر اهل آن زبان واژه باشند، ولی بر اساس تعریف ما واژه به شمار نیایند.

اما علی‌رغم همه اینها، دلایل محکمی در دست است که نشان می‌دهد واژه واقعیتی زبان‌شناختی است. شاید محکمترین دلیل همان باشد که سایپر آورده است و آن این است که «کلمه موجودیت روان‌شناختی واقعی دارد» (سایپر، ۱۹۲۱، ص ۵۸) و ما در اینجا عین استدلال او را می‌آوریم:

... هیچ مانعی وجود ندارد که ما کلمه را در بخش خودآگاه ذهن به عنوان واقعیتی روان‌شناختی به حساب آوریم. در این باره هیچ آزمونی قانع‌کننده‌تر از این نمی‌تواند باشد که می‌بینیم هر سرخپوست بومی، علی‌رغم ناآشنایی با مفهوم کلمه مکتوب، بی‌هیچ مشکلی می‌تواند متنی را کلمه به کلمه به پژوهنده‌ای زبان‌شناس املا کند. البته چنین کسی بیشتر تمایل دارد که کلمات را به هم بچسباند، درست همان طور که در گفتار معمولی نیز چنین می‌کند، اما اگر از او بخواهیم که دست از این کار بردارد و به او تفهیم کنیم که چه می‌خواهیم، در آن صورت، بی‌درنگ می‌تواند کلمات را از یکدیگر جدا و آنها را به عنوان واحدهایی جداگانه تکرار کند. (سایپر، ۱۹۲۱، ص. ۵۸ - ۵۹)

آنچه سایپر آورده است و ما خودمان نیز می‌توانیم به تجربه دریابیم ثابت می‌کند که گویشوران هر زبان بر اساس شم زبانی خود می‌توانند واژه‌های زبان خود را تشخیص دهند. بنابراین، آنچه در نوشتار به صورت یک واژه نمودار می‌شود، در غالب موارد امری صرفاً قراردادی نیست، بلکه انعکاس شم زبانی گویشوران است. و تعجب‌آور نیست که در غالب نظامهای نوشتاری روشهایی برای تمایز میان واژه‌ها در نظر گرفته شده است.

در همین جا باید به این نکته نیز اشاره کنیم که اگر در نظام نوشتاری‌ای میان کلمات فاصله وجود نداشته باشد، هرگز به این معنی نیست که نویسندگان آن، مفهوم واژه را در نمی‌یابند. برای مثال در متون کهن یونانی بین واژه‌ها فاصله وجود ندارد، اما بدیهی است که یونانیان با مفهوم واژه کاملاً آشنا بوده‌اند، چنانکه یکی از آثار افلاطون، به نام کراتیلوس، یکسره به بحث در باره زبان اختصاص دارد و محور بحث آن عناصری است که بی‌تردید کلمه‌اند (نک. پالمر، ۱۹۸۴، ص ۲۳).

آنچه تا اینجا آوردیم ثابت می‌کند که اهل هر زبان موجودیت واژه را احساس می‌کنند. اما چگونه این احساس را توجیه کنیم؟ به بیان دیگر، باید به معیارهایی دست یابیم که اهل هر زبان با تکیه بر آنها واژه‌های زبان خود را تشخیص می‌دهند، هرچند که استفاده آنها از این معیارها ممکن است یکسره ناخودآگاهانه باشد.

یکی از این معیارها این است که واژه‌ها از چنان انسجامی برخوردارند که در هنگام سخن گفتن عادی، «درنگ» درون آنها قرار نمی‌گیرد؛ بلکه برعکس، درنگ در مرز میان

واژه‌ها امکان‌ناپذیر است.

معیار دیگر این است که در میان عناصر زبان، واژه از نظر ساختار درونی باثبات‌ترین عنصر است. به این معنی که نمی‌توان ترتیب اجزای آن را تغییر داد. برای مثال کلمه «نابخشودنی» هر چند آشکارا از سه عنصر «نا + بخشودن + ی» تشکیل شده است، اما ترتیب آنها را به هیچ وجه نمی‌توان برهم زد. حال آنکه در گروه اسمی‌ای مانند «همه مردم» می‌توان ترتیب عناصر را تغییر داد و گفت «مردم همه».

معیار دیگر همان است که بلومفیلد مطرح کرده. او می‌گوید واژه «کوچکترین صورت آزاد» است. منظور او از صورت آزاد، واحدی است که بتواند به تنهایی در مقام یک «گفته» قرار گیرد. به این ترتیب، جمله بزرگترین صورت آزاد و واژه کوچکترین آن است. در دو «گفته»‌ای که در زیر می‌آوریم، اولی جمله (بزرگترین صورت آزاد) و دومی واژه (کوچکترین صورت آزاد) است:

۱- کی پرویز را می‌بینی؟

۲- فردا.

اشکالی که بر این معیار وارد است این است که واژه‌های دستوری، مانند «که» و «تا» و «به» در گفتار هادی در مقام «گفته» قرار نمی‌گیرند.

معیار دیگر را سایپر به دست داده است. به اعتقاد او، اگر یک جمله را به اجزای معنی‌دار تجزیه کنیم، کوچکترین جزء آن، که معنایی کاملاً رضایت‌بخش دارد، واژه است. او می‌گوید:

خود کلمه نمی‌تواند به اجزای کوچکتر بخش شود، مگر آنکه در معنای آن گسستگی و اختلال پدید آید یا برخی از بخشهای جداشده از آن به صورت تکه‌هایی بی‌ارزش روی دستمان بمانند... در یک جمله کوچک مانند «کاری ناندیشیدنی است» مطلقاً نمی‌توانیم عناصر موجود در آن را در قالب کلمات کوچکتری، سوای سه کلمه موجود در آن، گروه‌بندی کنیم. البته می‌توانیم «اندیشیدن» یا «اندیشیدنی» را از بقیه کلمه، یعنی از «نا» و «ی» جدا کنیم، ولی در آن صورت نه عنصر «نا» که پس از جدا کردن «اندیشیدن» به جای می‌ماند، عنصری رضایت‌بخش خواهد بود، و نه عنصر «ی». (سایپر، ۱۹۲۱، ص ۵۹ - ۶۰)

آخرین معیار را نیز از سایپر نقل می‌کنیم:

غالباً برخی ویژگی‌های آوایی و بیرونی؟ بخصوص با کلمه همراه است که همه آنها در بازشناسی آن به ماکمک می‌کنند... عمده‌ترین این ویژگی‌ها تکیه است. در بسیاری از زبانها، و شاید در بیشتر آنها، هر کلمه با یک تکیه نشاندار می‌شود و این موجب وحدت آن

کلمه می‌گردد (سایپر، ص ۶۰).

این ویژگی در زبان فارسی نیز کاملاً مصداق دارد، چنانکه همه مقوله‌های واژگانی، بجز فعل، همواره هجای آخرشان تکیه‌دار است و فعل هم طرح تکیه خاصی دارد که در کتابهای آواشناسی فارسی باید مورد بحث قرار گیرد.

پس از این بحث نسبتاً طولانی در مورد «واژه»، به فرایندهایی می‌پردازیم که از رهگذر آنها واژه‌ها ساخته و پرداخته می‌شوند. صرف شامل دو فرایند اساسی است: تصریف و واژه‌سازی.

### تصریف

تصریف در لغت به معنی «دگرگون ساختن» است و در اصطلاح دستور زبان عربی به معنی «اعمال قواعد صرف [در کلمات] است، مانند تبدیل اسم از مفرد به مثنی و تبدیل فعل از ماضی به مضارع» (عبدالمسیح، ص ۱۴۶). این کلمه در سنت دستوری زبان فارسی با کلمه «صرف» مترادف است و بر بیان صیغه‌های مختلف فعل دلالت دارد، مثلاً صرف زمان گذشته فعل «رفتن» بدین قرار است: رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند. اما در زبان‌شناسی جدید میان «صرف» و «تصریف» تمایز قائل می‌شوند. منظور از «صرف» شاخه‌ای از دستور زبان است که به بررسی ساختار درونی واژه می‌پردازد (نک. اسپنسر، ص ۴ - ۳؛ بائر، ص ۱). اما «تصریف» زیرشاخه‌ای از صرف است که در کنار «واژه‌سازی» قرار می‌گیرد.

در واژه‌سازی از قواعدی بحث می‌شود که بر اساس آنها واژه‌های جدید ساخته می‌شوند که ما بعداً به معرفی اجمالی آنها خواهیم پرداخت. اما تصریف، ناظر به تغییراتی است که در یک واژه پدید می‌آید تا بتواند این یا آن نقش دستوری را در یک جمله مشخص برعهده گیرد (نک: تراسک، ص ۱۴۲). به بیان دیگر، تصریف شامل تغییراتی است که برای نشان دادن حالت، جنسیت، شمار، تفضیل، زمان، شخص، وجه و مانند اینها در واژه پدید می‌آید.

در زبان فارسی، مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی، واژه‌ها از طریق وندافزایی تصریف می‌شوند و وندها خود بر دو نوع‌اند: تصریفی و اشتقاقی. برای اینکه بتوانیم بحثمان را در این زمینه ادامه دهیم باید چند اصطلاح بنیادین را شرح دهیم:

تکواژ: کوچکترین واحد تجزیه‌ناپذیر زبان که محتوایی معنایی یا نقشی دستوری دارد مثلاً کلمه «دانش» از دو تکواژ «دان» و «ش» تشکیل شده است.

تکواژ آزاد: کلمه تکواژی است که بتوان آن را به تنهایی و به طور مستقل به کار برد؛

مانند زن، مرد، کتاب، قلم.

تکواژ وابسته: تکواژی است که کاربرد مستقل ندارد و صرفاً همراه با تکواژهای دیگر به کار می‌رود، مانند «-مند» و «-کده» در «هنرمند» و «دانشکده».

وند: تکواژ وابسته‌ای است که به یک کلمه می‌پیوندد و در آن تغییری معنایی یا نحوی پدید می‌آورد، مانند «-مند» و «-کده» در مثالهای بالا و نیز «-ش» و «-ا» در کلمات «کوشش» و «دانا». باید توجه داشت که همهٔ وندها تکواژ وابسته‌اند، اما هر تکواژ وابسته‌ای لزوماً وند نیست. چنانکه در زبان فارسی ضمائر متصل، مانند «-م» و «-ت» و «-ش» در واژه‌های «کتابم» و «کتابت» و «کتابش» تکواژند، اما وند نیستند. چنین عناصری را واژه‌بست می‌نامند و فرقاشان با وند این است که جزء ساختمان کلمه‌ای که به آن پیوسته‌اند نیستند و از همین رو، واژه‌ای که به کلمه‌ای افزوده می‌شوند، تکیه نمی‌گیرند. اما پسوندهای فارسی تکیه می‌گیرند. مثلاً در واژه «هنرمند» تکیه روی پسوند «-مند» است، ولی در «کتابش» تکیه روی هجای دوم، یعنی «کتاب» است، نه روی «-ش» (نک. میلانیان، ص ۷۳).

وندهای اشتقاقی و تصریفی: وند از نظر نقشی که بر عهده دارد بر دو نوع است: اشتقاقی و تصریفی (نک. بائر، ص ۲۹-۲۲).

۱- وند اشتقاقی، اگر به کلمه‌ای بپیوندد، کلمهٔ جدیدی می‌سازد، مانند:

«خطر + ناک» ← خطرناک

«دانش + مند» ← دانشمند

«آهن + گر» ← آهنگر

اما با وندهای تصریفی کلمهٔ جدید ساخته نمی‌شود، بلکه صورت تازه‌ای از کلمه به دست می‌آید، مثلاً اسم مفرد به جمع تبدیل می‌شود، مانند:

«مرد + ها» ← مردها

«درخت + ان» ← درختان

۲- وند اشتقاقی معمولاً مقولهٔ کلمه را تغییر می‌دهد. این تغییر گاهی کلی است و گاهی جزئی. اگر وند باعث شود که مقولهٔ اصلی کلمه تغییر کند، تغییر کلی است، و اگر تغییر در درون یک مقوله صورت گیرد، تغییر جزئی است:

«کوش + ش» ← کوشش (تغییر کلی: فعل به اسم)

«غم + گین» ← غمگین (تغییر کلی: اسم به صفت)

«دانش + کده» ← دانشکده (تغییر جزئی: اسم مصدر به اسم مکان)

«آهن + گر» ← آهنگر (تغییر جزئی: اسم جنس به اسم حرفه)

اما وند تصریفی مقوله کلمه را تغییر نمی دهد، چنانکه وندهای تصریفی «-ها»  
«-ان» مقوله کلمات «مردها» و «درختان» را تغییر نداده است.

۳- وند تصریفی در قیاس با وند اشتقاقی زیاتر است و استثنای اندکی دارد. مثلاً،  
وندهای تصریفی «تر» و «ترین» تقریباً به همه صفتها افزوده می شوند و صفت تفضیلی و  
عالی می سازند، مانند بزرگتر، بزرگترین، ماهرتر، ماهرترین. اما وند اشتقاقی  
استثنای بسیار دارد، مثلاً، با افزودن پسوند «-ار» به ماده ماضی افعال می توان اسم  
ساخت، اما با این فرآیند عملاً تنها شمار معدودی واژه ساخته می شود؛ مانند: مردار،  
گفتار، رفتار، خواستار، خریدار.

۴- وند تصریفی در مقایسه با وند اشتقاقی اغلب دورتر از ریشه قرار می گیرد،  
چنانکه در کلمه «دانشمندان»، پسوند تصریفی «-ان» پس از وندهای «-ش» و «-مند»  
قرار گرفته است (برای آگاهی بیشتر، نک. باثر، ص ۳۱-۲۲؛ طباطبایی، ص ۱۹-۱۵).

۵- شمار وندهای تصریفی در هر زبانی نسبتاً ثابت و محدود است و وندهای  
تصریفی در مجموع به نظامی بسته تعلق دارند. دلیل بسته بودن این نظام این است که اگر  
عنصر جدیدی به این نظام افزوده شود یا از آن حذف گردد تغییرات بزرگی باید در دیگر  
ابعاد زبان نیز به وجود آید. برای مثال، در زبان فارسی برای هر اسمی می تواند صورت  
مفرد یا جمع به کار رود. حال اگر فارسی تشبیه را هم بپذیرد باید در نظام انطباق فعل با  
فاعل نیز تغییر به وجود آید. بدیهی است که هیچ زبانی چنین تغییری را به سهولت  
بر نمی تابد.

اما از سوی دیگر، وندهای اشتقاقی هم شمارشان نسبتاً زیاد است و هم ممکن است  
شمار آنها کم یا زیاد شود. از همین روست که می بینیم فارسی برخی پسوندهای اشتقاقی  
را از زبانهای دیگر به وام گرفته است، از جمله «-یت» و «-چی» که کاربرد آنها را در  
واژه هایی مانند دوئیت، و واردیت و گاریچی و تبلیغاتچی شاهد هستیم.

حال که ویژگی های وندهای تصریفی را بازشناختیم، به اختصار تمام به تصریف  
مقوله های مختلف در زبان فارسی می پردازیم.

در فارسی مقوله های اسم و صفت و قید و فعل تصریف می شوند. در اینجا تصریف  
هریک از این مقوله ها را با ذکر یکی - دو مثال نشان داده ایم:

تصریف اسم با پسوندهای تصریفی «-ها» و «-ان»: کتابها، چشمها، درختان،  
گیاهان.

تصریف صفت با «-تر» و «-ترین»: بزرگتر، بزرگترین، بهتر، بهترین.

تصریف قید با «-تر»: دیرتر، زودتر.



تصرف فعل با شناسه‌های شخص و شمار: خواندم، خواندی.  
تصرف فعل با پیشوندهای نفی و التزام و امر: نخوانده‌ام، بخوانم، بخوان.  
تصرف فعل با پیشوند استمرار: می‌گویم.

بحث دیگری که در تصرف مطرح می‌شود مقوله‌ای است به نام «واژه بست» . واژه‌بستها عناصری هستند که برخی ویژگی‌های وندهای تصرفی را دارند و برخی ویژگی‌های واژه را، از این نظر که تکواذهایی وابسته هستند و به صورت مستقل به کار نمی‌روند و شمارشان محدود است و در نظام بسته‌ای قرار می‌گیرند و زیایی کامل دارند، به وندهای تصرفی شباهت می‌یابند؛ اما از نظر نحوی و معنایی همچون یک واژه عمل می‌کنند. افزون بر این، در زبان فارسی، برخلاف وندهای تصرفی تکیه نمی‌گیرند. واژه‌بستها در زبان فارسی به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱- واژه‌بستهای شخصی: این واژه‌بستها به اسم افزوده می‌شوند و نقش ضمیر را ایفا می‌کنند، مانند «م» و «ت» در «کتابم»، «کتابت».

۲- واژه‌بستهای ربطی: این عناصر در حقیقت صیغه‌های مختلف زمان حال فعل «بودن» هستند، مانند «م» در «ورزشکارم» و «ست» در «ورزشکارست».

۳- واژه‌بستهای فعلی: این عناصر به فعل افزوده می‌شوند و معنی ضمیر را می‌رسانند، مانند «ت» در «می‌بردت» (می‌برد تو را) و «ش» در «خوردش» (خورد آن را).

بدیهی است آنچه در بالا آوردیم تصویری کامل از تصرف در زبان فارسی به دست نمی‌دهد، اما منظور ما را کفایت می‌کند.

اینک به شاخه دیگر صرف، که واژه‌سازی نام دارد، می‌پردازیم.

## رتال جامع علوم انسانی

### واژه‌سازی

واژه‌سازی آن بخش از دستگاه صرف زبان است که ناظر بر ساختن واژه‌های جدید است و از همین رو بیش از هر بخش دیگر زبان در معرض تغییر و تحول است و سازگار کردن زبان با شرایط جدید بر عهده آن قرار دارد.

ترکیب و اشتقاق، دو روش اصلی واژه‌سازی هستند. در ترکیب، دست کم دو واژه به هم می‌پیوندند و یک واژه جدید می‌سازند، مانند: رزم‌ناو، کتابخانه، هنرمندپرور. اشتقاق از طریق وندافزایی صورت می‌گیرد و در نتیجه آن، یک واژه مشتق حاصل می‌آید، مانند: کارمند، دانشگاه، جهنگلیبان.

## نقش واژه‌سازی در زبان

فلسفه وجودی دستگاه واژه‌سازی چیست؟ واژه‌سازی در حقیقت نتیجه طبیعی اصل اقتصاد یا صرفه‌جویی است که بر همه ابعاد زبان حاکم است. زبان نوعی نظام ارتباطی است و در هر نظام ارتباطی، کمال مطلوب این است که با کمترین هزینه، بیشترین اطلاعات انتقال یابد (نک. مارتینه، ۱۳۷۹، ص ۲۵۸ - ۶۲). به همین دلیل در همه ابعاد زبان اصل کمترین کوشش یا حداکثر صرفه‌جویی جریان دارد. صرفه‌جویی دو نوع است: صرفه‌جویی در محور همنشینی و صرفه‌جویی در محور جانشینی. واژه‌سازی روشی است که صرفه‌جویی در هر دو محور را امکان پذیر می‌کند. به بیان دیگر، واژه‌سازی تلفیق صرفه‌جویی در هر دو محور است. برای مثال، اگر بخواهیم یک مفهوم جدید را بیان کنیم، منطقاً چهار راه در پیش رو داریم:

(۱) بیان آن مفهوم از طریق واژه‌های موجود در زبان و با کمک دستگاه نحو؛ (۲) جعل واژه‌ای بسیط؛ (۳) وام گرفتن واژه‌ای از زبانی دیگر؛ (۴) بیان آن مفهوم با بهره‌گیری از عناصر موجود در زبان و با کمک قواعد صرفی. برای مثال، وقتی فارسی‌زبانان با پدیده‌ای به نام loudspeaker رو به رو شدند، اگر می‌خواستند از روش اول سود جویند می‌بایست بگویند: «دستگاهی که صدا را بلند می‌کند»؛ و اگر می‌خواستند از روش دوم یا سوم بهره بگیرند می‌بایست یا واژه‌ای تازه جعل کنند (روش‌هایی که در همه زبانها بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد) یا با وام‌گیری از زبانی دیگر مثلاً آن را «لودسپیکر» بنامند. راه حل اول، اصل اقتصاد را در محور همنشینی مخدوش می‌کند، راه‌های دوم و سوم اصل اقتصاد را در محور جانشینی نادیده می‌گیرد، زیرا جعل واژه یا وام‌گیری، واژه‌هایی را وارد زبان می‌کند که از نظر معنایی تیره‌اند و بار جدیدی بر حافظه گویشورند. اما راه چهارم، یعنی بهره‌گیری از عناصر موجود زبان و با کمک قواعد صرفی که حاصل آن ساختن واژه‌ای مانند «بلندگو» است، روشی است که صرفه‌جویی در هر دو محور را امکان‌پذیر می‌سازد.

با توجه به آنچه گفتیم می‌توانیم بگوییم که مهمترین نقش دستگاه واژه‌سازی، ساختن واژه‌هایی با معنایی پیش‌بینی‌پذیر است، زیرا فقط در این صورت است که صرفه‌جویی در هر دو محور همنشینی و جانشینی حاصل می‌شود.

## شرایط لازم برای واژه‌سازی

چنانکه پیش از این گفتیم ساختن واژه‌های جدید، از رهگذر ترکیب و اشتقاق، واژه‌سازی نام دارد. در صرف نیز، مانند نحو، زبانی عمدتاً بر اساس قواعد و الگوهای

صورت می‌گیرد که اهل زبان دانشی ناخودآگاه در مورد آنها دارند و می‌توانند صورتهای خوش ساخت و بدساخت را از یکدیگر بازشناسند و خود نیز بنا به ضرورت صورتهای جدیدی بسازند.

اما برای اینکه واژه‌ای ساخته شود دست کم باید دو شرط وجود داشته باشد: نیاز و نام‌پذیری. کلمه‌ای ساخته نمی‌شود مگر آنکه پدیده یا عمل یا کیفیتی وجود داشته باشد که نیاز باشد کلمه‌ای بر آن دلالت کند. برای مثال، یکد سال قبل در فارسی کلمه «هواشناسی» وجود نداشت، زیرا چنین علمی هنوز در ایران مطرح نشده بود. به عبارت دیگر، برای آنکه واژه‌ای پدید آید وجود مدلول الزامی است. اما علاوه بر اینکه باید پدیده‌ای (خواه عینی و خواه خیالی و ذهنی) وجود داشته باشد که واژه بر آن دلالت کند، آن پدیده باید نام‌پذیر باشد، یعنی چنان باشد که بتوان برای آن واژه‌ای اختیار کرد. برای مثال، بسیار بعید است که در هیچ زبانی بتوان برای «پسری سیاه چشم و سفید رو که هر روز جمعه با برادر کوچکش به استخر نزدیک خانه‌شان می‌رود» کلمه‌ای شفاف ساخت. اصولاً با فرایندهای صرفی تنها روابطی را می‌توان بیان کرد که ساده و کلی باشند. به اعتقاد چامسکی، نام‌پذیری تابع قوانین کلی و جهانشمول است (چامسکی، ۱۹۶۵، ص ۲۹).

۲۲۲

### موانع واژه‌ساز

عواملی وجود دارد که زایایی فرایندهای واژه‌سازی را محدود می‌کند. این عوامل را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد: درون‌زبانی و برون‌زبانی.

### عوامل درون‌زبانی

این عوامل به خود نظام زبان و قوانین حاکم بر آن مربوط می‌شوند و مهمترین آنها به قرار زیر است:

(۱) وجود کلمات رقیب: هرگاه برای یک مفهوم کلمه‌ای متداول وجود داشته باشد فرایندی که می‌تواند چنین مفهومی را برساند بلااستفاده باقی می‌ماند. (نک. آرونوف، ۱۹۷۰، ص ۴۳). در چنین وضعیتی یکی از شرایط واژه‌سازی، که همان «نیاز» است، وجود ندارد. برای مثال، با وجود کلمه متداولی مانند «شاعر» دیگر نیازی نیست که واژه‌ای مانند «شعرسرا» ساخته شود. البته این محدودیت مطلق نیست. مثلاً در زبان فارسی معاصر سره‌گرایی موجب شده که برخی کلمات کاملاً متداول عربی جای خورا به معادل‌های فارسی بدهند، از جمله «بلدیه» و «عدلیه» که جای خود را به «شهرداری» و

«دادگستری» سپردند. (در این زمینه بی تردید عوامل برون‌زبانی‌ای مانند حمایت مراجع رسمی و ملی‌گرایی تاثیر داشته‌اند.)

۲) عوامل واج‌شناختی: گاهی اعمال یک فرایند به سبب وجود برخی ویژگی‌های واجی ناممکن می‌شود. برای مثال، در زبان فارسی برای ساختن صفت می‌توانیم پسوند «ی» به اسم بیفزاییم، مانند مثالهای زیر:

اسم	صفت
منطق	منطقی
آزمایش	آزمایشی
تصویر	تصویری
کتاب	کتابی

اما در کلمات مختوم به «ی» از این فرایند پرهیز می‌شود. به همین دلیل است که برای ساختن صفت از کلمه‌هایی مانند «جامعه‌شناسی» و «روان‌شناسی» آنها را به صورت «جامعه‌شناختی» و «روان‌شناختی» و نیز به صورت «جامعه‌شناسانه» و «روان‌شناسانه» در می‌آوریم. (عده‌ای نیز وام‌گیری از زبان پهلوی را چاره‌کار دانسته‌اند و استفاده از پسوند «-یک» را توصیه کرده‌اند: جامعه‌شناسیک، روان‌شناسیک)

۳) عوامل صرفی: ویژگی‌های صرفی پایه نیز ممکن است که از کاربرد برخی فرایندها جلوگیری کند. تکواژهای بومی گاهی رفتاری متفاوت با تکواژهای قرضی از خود بروز می‌دهند. مثلاً برخی وندها فقط با پایه‌های اصیل یا دخیل به کار می‌روند. برای مثال، پسوند «-یت» که اسم معنی می‌سازد و کاربردش را در کلمات «انسانیت» و «بشریت» و «ضدیت» شاهدیم، عمدتاً به کلماتی که از عربی به وام گرفته شده‌اند افزوده می‌شود (البته این پسوند در محاوره گاهی هم با پایه‌های فارسی به کار می‌رود: «خوبیت» و «منیت»).

۴) عوامل معنایی: عوامل معنایی هم در کاربرد فرایندهای صرفی تاثیر دارند. برای نمونه موردی را می‌توان شاهد آورد که در بسیاری زبانها یافت می‌شود و احتمالاً از جهانی‌های زبان است: اگر دو صفت از نظر معنا در دو قطب مخالف باشند و یکی از آنها معنایی مثبت و دیگری معنایی منفی داشته باشد، وندهی که معنای نفی را می‌رساند به صفتی می‌پیوندد که معنای مثبت دارد و اگر به صفت منفی بیوندد، معمولاً کلمه‌ای بدساخت به وجود می‌آید. به همین دلیل است که مثلاً می‌توان از واژه‌های «زیبا» و

«درست» و «شاد»، واژه‌های «نازیبا» و «نادرست» و «ناشاد» را ساخت؛ ولی از کلمات «زشت» و «غلط» و «غمگین» نمی‌توان واژه‌های «نازشت» و «ناغلط» و «ناغمگین» را ساخت. و نیز به همین دلیل است که به «کور» می‌گوییم «نایننا» ولی به «بینا» نمی‌گوییم «ناکور».

### عوامل برون‌زبانی

این عوامل به خود زبان مربوط نیستند، بلکه به وضعیت فرهنگی و گرایشها و آرا و عقاید جامعه زبانی مربوط می‌شوند. شاید مهمترین عاملی که در همه زبانها مانع واژه‌سازی می‌شود وامگیری بسیار گسترده از زبانی دیگر است. این وضعیت معمولاً زمانی پیش می‌آید که یک جامعه زبانی با جامعه زبانی دیگری رویارو شود که از اعتبار و سیطره فرهنگی برخوردار باشد. در چنین وضعیتی، اگر وامگیری با چنان وسعتی صورت گیرد که رفته رفته دستگاه واژه‌سازی زبان مغلوب کارآیی خود را از دست بدهد، زبان مغلوب ممکن است حتی در معرض نابودی قرار گیرد. جامعه‌شناسان زبان نشان داده‌اند که بی‌استفاده ماندن فرایندهای واژه‌سازی از جمله علائم مرگ یک زبان است (نک. درسلر، ۱۹۸۸، ص ۱۸۴ - ۱۹۱). نمونه بارز چنین زبانی در حال حاضر زبان استرالیایی دیربال است که از نظر جامعه‌شناسان زبانی در شرف مرگ است. این زبان نه تنها بسیاری از واژه‌های انگلیسی را به عاریت گرفته، بلکه فرایندهای واژه‌سازی‌اش به کلی بی‌استفاده مانده و حتی برای نشان دادن نقشهای دستوری کلمات الگوی خاص خود را فرو نهاده است و از الگوی زبان انگلیسی پیروی می‌کند (نک. همان، ص ۱۸۵).

۲۲۴

### روشهای بیان مفاهیم تازه

زبان انسان چنان سامان یافته است که بتواند از عهده بیان مفاهیمی که اهل زبان در نظر دارند برآید. هیچ زبانی نیست که این توانایی را نداشته باشد؛ و این همان نکته‌ای است که حتی زبان‌شناسی مانند سائپیر، که بر تفاوت میان زبانها تاکید بسیار دارد، به صراحت بیان کرده است: «همه زبانها امکانات لازم را در اختیار دارند تا در صورت نیاز لغات جدیدی خلق کنند» (سائپیر، ۱۳۷۶، پانوشت ص ۱۸۹).

در زبان فارسی برای بیان مفاهیم جدید از شش روش استفاده شده است که ما در زیر یک یک آنها را به اختصار شرح می‌دهیم. (به احتمال زیاد غالب زبانها از همه این روشها یا غالب آنها سود می‌جویند.)

(۱) گسترش معنایی

در این روش یکی از کلمات موجود و متداول زبان معنایی تازه می‌یابد. برای مثال، در فارسی واژه‌های «پیچ» و «چرخ» و «مجلس» و «فرهنگ» در کنار معانی قدیم خود معنایی جدید یافته‌اند. این فرایند در همه زبانها تداول دارد و یکی از علل چند معنا بودن بسیاری از کلمات نیز همین است.

## ۲) وامگیری

این روش نیز در غالب زبانها به درجات متفاوت تداول دارد. وامگیری را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد: وامگیری تاریخی و وامگیری جغرافیایی. منظور از وامگیری تاریخی استفاده از واژه‌هایی است که در گذشته رایج بوده‌اند، اما برای گویشوران امروز حکم واژه‌هایی بیگانه را دارند، مانند کلمه «سرهنگ» و «ارتش» که از گذشته‌های زبان فارسی به وام گرفته شده‌اند. زبانهای انگلیسی و فرانسه و برخی زبانهای غربی دیگر در واژه‌سازی عالمانه، در بسیاری موارد، از زبان لاتین یا یونانی وام می‌گیرند، که این هم نوعی وامگیری تاریخی است. وامگیری جغرافیایی زمانی اتفاق می‌افتد که یک زبان از زبان زنده دیگری که با آن به نحوی ارتباط دارد وام بگیرد، مانند همه وام واژه‌های عربی و فرانسه و انگلیسی که در فارسی وجود دارد. (همچنین نک. حق شناس، ۱۳۷۹، ص ۲۷) وامگیری تاریخی لزوماً در واژه‌سازی آگاهانه اعمال می‌شود، اما وامگیری جغرافیایی معمولاً آگاهانه نیست و در جهت یک برنامه‌ریزی مشخص زبانی حرکت نمی‌کند.

## ۳) ساختن سرواژه

سرواژه نوعی کلمه اختصاری است که از به هم پیوستن حروف آغازین چند کلمه حاصل می‌آید. این روش که در زبانهای اروپایی، بویژه انگلیسی، تداول دارد در فارسی هم بدون سابقه نیست (نک. کافی، ۱۳۷۱). در چند دهه اخیر کلماتی چند به این شیوه ساخته شده است که «هما» (هواپیمایی ملی ایران)، «ساف» (سازمان آزادی‌بخش فلسطین)، سیبا (سیستم یکپارچه بانکی) از آن جمله‌اند. در نیروهای نظامی استفاده از این روش رواج بیشتری دارد و چندین کلمه بر اساس آن ساخته شده است، مانند «مراتو» (مرکز آموزش توپخانه)، «مراپش» (مرکز آموزش پشتیبانی)، «نزاجا» (نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران) و... متداولترین سرواژه‌هایی که زبان فارسی از انگلیسی وام گرفته است «لیزر» و «ایدز» است. این روش واژه‌سازی بی‌تردید فقط به واژه‌سازی آگاهانه تعلق دارد و به بهترین وجه سرشت قراردادی بودن واژه‌های زبان را نشان می‌دهد.

## ۴) جعل واژه

در همهٔ زبانها ساختن ترکیبات جدید واجی امکان‌پذیر است. زیرا هیچ زبانی همهٔ ترکیبات واجی ممکن را که بر اساس قواعد واج‌آرایی آن زبان خوش ساخت به شمار آیند از قوه به فعل در نمی‌آورد. برای مثال واژه‌های «هوش» و «دوش» و «موش» و «نوش» و «بوش» و «پوش» را در نظر می‌گیریم. ساخت واجی همهٔ این کلمات چنین است: «همخوان + وش». اما روشن است که این الگو همهٔ امکانات خود را متجلی نساخته است. زیرا امکان ساختن واژه‌هایی مانند «غوش» و «لوش» و «سوش» و مانند آنها نیز وجود دارد. اما نکتهٔ جالب این است که جعل واژه در عمل بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد و غالب واژه‌های جعلی هم برای نام خاص به کار می‌روند، مانند کلمهٔ «نیما». (البته چنین واژه‌هایی از نظر سازندهٔ آن ممکن است توجیه خاصی داشته باشند، مثلاً می‌گویند که «نیما» مقلوب صورت نوشتاری «امین» است.)

#### ۵) ساختن ترکیبهای نحوی

«اگر مفاهیم نویافته را در قالب الفاظ مرکبی صورت‌بندی کنیم که ساختاری نحوی داشته باشند و اجزای آن الفاظ با روابط نحوی به هم پیوند خورده باشند، در آن صورت از ترکیب نحوی بهره‌جسته‌ایم» (حقوق‌شناس، ۱۳۷۹، ص ۲۸). «روغن مایع» و «آب و هوا» و «چرخ و فلک» نمونه‌هایی از ترکیبهای نحوی‌اند.

#### ۶) استفاده از ترکیب و اشتقاق

پیشتر در بارهٔ ترکیب و اشتقاق که از رهگذر آنها واژه‌هایی مانند «ساختار» و «سازمان» و «گفتمان» و «خودبین» و «گلخانه» و «جامعه‌شناس» حاصل می‌آید به تفصیل بحث شد و دیگر نیاز به تکرار آن توضیحات نیست. استفاده از این دو روش اقتصادی‌ترین راه برای بیان مفاهیم نویافته است. از میان روشهای ششگانهٔ بالا فقط روش آخر، یعنی ترکیب و اشتقاق، است که در دستگاه صرف زبان قرار می‌گیرد.

### امکانات واژه‌سازی زبان فارسی

امکانات واژه‌سازی در هر زبانی شامل سه مولفهٔ بنیادین است:

۱- تکواژهای آزاد

۲- تکواژهای وابسته

۳- قواعد واژه‌سازی

#### ۱- تکواژهای آزاد یا واژه‌های بسیط

سرمایهٔ هر زبانی در عرصهٔ واژه‌سازی تکواژهای آن است، زیرا دستگاه واژه‌سازی با

ترکیب تکواژها کلمات جدید می‌سازد. در این بخش، آماری تقریبی از سرمایه زبان فارسی در این عرصه به دست می‌دهیم.

برای تعیین شمار تکواژها نخست باید گونه زبان را مشخص کرد. زبان فارسی عنوانی بسیار کلی است، زیرا نه دوره تاریخی آن را مشخص می‌کند و نه گونه اجتماعی آن را. ربانی که در این مقاله مد نظر ماست، فارسی معیار نوشتاری امروز است. شمار تکواژهای این گونه زبانی در حدود ۱۴۵۰۰ است. البته اگر تکواژهای فرهنگهای بزرگی مانند لغت‌نامه دهخدا یا سخن را شمارش کنیم به رقمی بسیار بزرگتر می‌رسیم، که بی‌تردید بخش بزرگی از آنها در زمره ذخیره واژگانی زبان فارسی قرار دارند و فارسی‌زبانان در صورت نیاز می‌توانند از آنها استفاده کنند. عدد ۱۴۵۰۰ در حقیقت شمار تکواژهایی است که در فرهنگ کوچکی مانند فرهنگ معاصر فارسی امروز گرد آمده است. در هر حال، اگر به واژه‌سازی در عرصه‌های مختلف علوم و فنون توجه کنیم درمی‌یابیم که غالباً از همین تکواژهای متداول در فارسی امروز استفاده شده است. بنابراین، مصالح اصلی واژه‌سازی همین تکواژها هستند که از ترکیب و به هم پیوستن آنها می‌توان ده‌ها هزار واژه ساخت.

تکواژهای آزاد یا واژه‌های بسیط به مقوله‌های اسم و ضمیر و صفت و قید و فعل و عدد و حروف اضافه و حروف ربط و صوت تقسیم می‌شوند. ولی مقوله‌هایی که در واژه‌سازی غالباً از آنها استفاده می‌شود عبارت‌اند از: اسم، صفت، قید، فعل. در اینجا در باره هر یک از این مقوله‌ها اندکی توضیح می‌دهیم:

اسم بسیط: در زبان فارسی (و به اقرب احتمال در همه زبانها) شمار واژه‌هایی که به مقوله اسم تعلق دارند بیش از واژه‌های دیگر است. از این رو، نمی‌توان شمار دقیق اسمهای بسیط را معین کرد و داده‌های آماری که به دست می‌دهیم تقریبی است. شمار اسمهای بسیط بر اساس بررسی ما در حدود ۱۱۰۰۰ است. از آنجا که تحول زبان در اسم بیش از مقوله‌های دیگر انعکاس می‌یابد، این مقوله بیش از مقوله‌های دیگر دستخوش قبض و بسط می‌شود. تکواژهای جدید این مقوله معمولاً از رهگذر وامگیری به زبان راه می‌یابد. چنانکه در همین یکصد سال گذشته در حدود ۱۶۰۰ اسم از زبانهای اروپایی وارد زبان فارسی شده است. بنابراین، در حدود ۱۵ درصد از کل اسمهای بسیط وام‌واژه‌های اروپایی است. اما باید توجه داشت که این درصد در کل اسمهای فارسی بسیار کاهش می‌یابد. زیرا ما همه وام‌واژه‌ها را که در زبان اصلی ممکن است بسیط باشند یا نباشند بسیط محسوب می‌کنیم و از همین رو شمار آنها در میان کل واژه‌های فارسی



(اعم از بسیط و ترکیبی) ثابت است.

صفت بسیط: شمار صفت‌های بسیط در زبان فارسی بالغ بر ۲۴۰۰ می‌شود که بخش اعظم آنها از زبان عربی به وام گرفته شده است. شمار صفت‌های وام گرفته شده از زبان‌های اروپایی (مانند متالیک، نرمال، کمیک) حدود ۷۰، یعنی کمتر از ۴ درصد کل صفت‌های بسیط، است. مقایسه درصد اسمها و صفت‌های قرضی نشان می‌دهد که زبان فارسی بیشتر به اسم احتیاج دارد تا به صفت. دلیل آن هم این است که زبان فارسی با وام گرفتن اسم، صفت‌های مورد نیاز خود را با استفاده از فرایندهای واژه‌ساختی خود می‌سازد. به‌طور مثال «تلگراف» را وام می‌گیرد، اما صفت «تلگرافی» را خود می‌سازد. نکته جالب توجه در مورد صفت آن است که جعل واژه عمدتاً در همین مقوله صورت می‌گیرد. از این دسته‌اند واژه‌هایی مانند «خفن» و «زاغول» و «اسکول» که در بین نوجوانان رواج دارد.

قید بسیط: در زبان فارسی، بسیاری از صفت‌ها می‌توانند نقش قید را نیز ایفا کنند، اما شمار واژه‌های بسیطی که منحصراً قیدند (مانند هرگز، دیر، فقط) چندان نیست و حداکثر به ۶۰ می‌رسد.

۲۲۸

ماده فعل: در فارسی معیار امروز در حدود ۳۰۰ فعل بسیط به کار می‌رود. افعال در فرهنگ‌ها به صورت مصدر ضبط می‌شوند، ولی مصدر خود از مشتقات فعل است. ما در اینجا ستاک حال را ماده فعل در نظر می‌گیریم و ستاک گذشته و مصدر و صفت فاعلی و صفت مفعولی و جز آن را از مشتق‌های آن می‌دانیم. مطالعات فریبگی

رتال جامع علوم انسانی

## ۲ - تکواژهای وابسته

تکواژ وابسته، کوچکترین واحد زبانی است که دارای معنا یا نقش دستوری خاصی است اما نه به صورت مستقل، بلکه ضرورتاً همراه با واژه آزاد به کار می‌رود؛ مانند «-مند»، «-ش»، «-ها» در واژه‌های هنرمند، کتابش، آدمها.

در فارسی، در حدود ۱۳۰ تکواژ وابسته وجود دارد که به سه گروه تقسیم می‌شوند: واژه‌بستها (مانند: -م در کتابم) و وندهای تصریفی (مانند -تر در بزرگتر) که دستوری‌اند و در ساختن واژه‌های جدید به کار نمی‌روند. اما وندهای اشتقاقی در واژه‌سازی کاربرد دارند و در زمره امکانات واژه‌سازی به شمار می‌آیند. از همین رو با تفصیل بیشتری به آنها می‌پردازیم.

وندهای اشتقاقی: وند اشتقاقی عنصری است که به واژه می‌پیوندد و معنی تازه‌ای به آن می‌دهد و در بسیاری موارد مقوله دستوری آن را نیز عوض می‌کند، مانند «-مند» و «-گین» در دانشمند و غمگین.

شمار وندهای اشتقاقی در فارسی امروز در حدود ۹۰ است که ۲۲ تا از آنها پیشوند و بقیه پسوندند. البته تعیین شمار وندهای اشتقاقی امری تقریبی است که به تعریف این وند بستگی دارد. اگر شم زبانی عموم فارسی‌زبانان را در نظر بگیریم، وندهای اشتقاقی را می‌توانیم به سه گروه اصلی تقسیم کنیم:

وند فعال: وندی است که برای عامه فارسی‌زبانان تشخیص دادنی است و در ساختن واژه‌های تازه به کار می‌رود؛ مانند پسوندهای «-ی» و «-مند» در واژه‌های خوبی و هنرمند.

وند نیمه فعال: وندی است که عموم فارسی‌زبانان آن را تشخیص می‌دهند اما از آن در واژه‌سازی معمولی استفاده نمی‌کنند، مانند پسوندهای «-ار» و «-مان» در گفتار و ساختمان. از این نوع وند عمدتاً در واژه‌سازی عالمانه استفاده می‌شود؛ مانند ساختار و گفتمان.

وند غیر فعال: وندی است که برای عامه فارسی‌زبانان تشخیص دادنی نیست، مانند پیشوند آ- در آمداد. با توجه به تعریفهای سه گانه بالا، شمار پسوندهای فعال و نیمه فعال در فارسی امروز حدود ۶۵ است.

شماری پیشوند اشتقاقی نیز در فارسی وجود دارد. شمار این پیشوندها بسیار کمتر از پسوندهاست و اگر پیشوندهای غیر فعالی را که اخیراً در زبان علم فعال شده‌اند نیز به حساب آوریم، باز هم شمارشان حداکثر به ۱۵ می‌رسند. اگر بر اینها پیشوندهای فعلی را هم بیفزاییم شمارشان به ۲۲ می‌رسد.

### ۳- قواعد واژه‌سازی

تکواژهای آزاد و وابسته، که شمارشان در فارسی نوشتاری معیار امروز در حدود ۱۴۵۰۰ است، واحدهای بنیادین معنی‌رسانی‌اند. این واحدها بر حسب قواعدی به هم می‌پیوندند و واژه‌های پیچیده را می‌سازند. منظور از واژه پیچیده واژه‌ای است که از بیش از یک تکواژ ساخته شده باشد. بنابراین، همه واژه‌های غیر بسیط پیچیده محسوب می‌شوند. در زبان فارسی، برای ساختن واژه پیچیده دو روش عمده وجود دارد: ترکیب و اشتقاق.

ترکیب، به هم پیوستن دو (وگاهی بیش از دو) واژه برای تشکیل یک واژه مرکب است؛ مانند گرمخانه، هنر پرور، خوش منظر. اشتقاق، افزوده شدن یک یا چند وند به یک واژه است؛ مانند هنرور، ناراستی، همدردی.

اشتقاق و ترکیب از فرایندهای تکرارپذیرند و یک واژه پیچیده ممکن است از چندین تکواژ ساخته شده باشد، مانند

از خود بی خودشدگی: از + خود + بی + خود + شد + \_ + گی

بادنجان دور قاب چینی: بادنجان + دور + \_ + قاب + چین + ی

اهمیت ترکیب و اشتقاق در این است که با استفاده از آنها واژه‌هایی ساخته می‌شود که معنایی ترکیبی دارند، به این معنی که با توجه به ساختمان و معنی اجزای تشکیل دهنده‌شان، می‌توان به مقوله دستوری و معنایشان پی برد.

### اهمیت ترکیب

از آنجا که در ترکیب حداقل دو واژه به هم می‌پیوندند و یک واژه مرکب می‌سازند و شمار واژه‌های هر زبان بسیار زیاد است، این فرایند زیاترین روش واژه‌سازی است. به بیان دیگر، به رغم آنکه شمار فرایندهای ترکیبی کمتر از فرایندهای اشتقاقی است، به دلیل کثرت امکانات جانشینی در هر فرایند، زایایی فرایندهای ترکیبی بسیار است.

در زبان فارسی دست کم ۳۳ ساختار ترکیبی وجود دارد، که در زیر آنها را فهرست‌وار همراه با مثالهایی آورده ایم. بدیهی است تحلیل نحوی و معنایی این ساختارها در این مختصر میسر نیست و باید در کتابهای مفصل دستور انجام شود.

اسم + اسم

با این ساختار دو نوع واژه ساخته می‌شود: اسم مرکب و صفت مرکب. شمار اسمهای مرکب بسیار زیاد است و از نظر روابط نحوی و معنایی میان اجزای تشکیل دهنده‌شان تنوع زیادی دارند که شرح آنها در اینجا نمی‌گنجد و فقط به ذکر چند مثال بسنده می‌کنیم: دندان‌پزشک، آب‌انبار، آبراه، رزم‌ناو، آچارچرخ، تاراوا، سگ‌دست، پسر بچه، راه آهن، چراغ قوه.

شمار صفت‌های مرکب در قیاس با اسمهای مرکب کمتر است، از این جمله‌اند: کمان‌پیکر، ماهرو، سیاستمدار، اروپامحور.

اسم + صفت فاعلی  
صفت: وام‌گیرنده، شرکت‌کننده

اسم + ستاک حال  
شمار واژه‌های مرکب دارای این ساختار نیز بسیار زیاد است و با آن هم اسم مرکب و هم صفت مرکب ساخته می‌شود. روابط نحوی و معنایی میان اسم و ستاک حال در این ساختار تنوع زیادی دارد:

اسم: هواسنج، دارکوب  
صفت: دلخراش، خیالباف  
اسم + اسم + ی  
اسم: پادری، جالباسی

اسم + ال + اسم  
اسم: حق‌التدریس، حق‌الزحمه  
صفت: ابن‌الوقت اسم + صفت  
اسم: برویاء، بخور بخور  
اسم: امر + فعل امر (مثبت یا منفی)

اسم + صفت  
اسم: مرغابی، سیب زمینی  
صفت: گردن‌دراز، قدبلند  
اسم + ستاک حال + ه  
اسم: پاشویه، موخوره

اسم + ستاک گذشته  
اسم: یادداشت، سرنوشت  
صفت: مادرزاد، سایه پرورد  
اسم: سوز و گداز، خور و خواب  
اسم: زد و خورد، رفت و آمد  
اسم + ستاک گذشته + و + ستاک گذشته  
اسم: زرد و خورد، رفت و آمد

اسم + مصدر شینی  
اسم: آب‌گردش، شکم‌روش  
اسم + صفت مفعولی  
اسم: دست‌نوشته، عموزاده  
صفت: دل‌شکسته، دست‌بسته

اسم + همان اسم  
صفت: راه‌راه، شاخه‌شاخه  
قید: ذره‌ذره، دسته‌دسته  
اسم + صفت حالیه  
اسم: حنابندان، خرماپزان  
قید: رقص‌کنان، نفس‌زنان

صفت + اسم

اسم: بزرگراه، سفیدرود

صفت: خوش سیرت، کم آب

قید + صفت

صفت: دیر آشنا، زود آشنا

قید تنوین دار + صفت

صفت: کاملاً درست، منطقاً ناممکن

صفت + ال + اسم

صفت: سهل الوصول، ممنوع الخروج

عدد + اسم + ه

صفت: دوتخته، سه خوابه

ستاك حال + اسم

اسم: شناسنامه، تب اختر

عدد + اسم

اسم: چهل ستون، هزارپا

صفت: دورنگ، هفت خط

نام آوا + نام آوا + و

صفت: فس فسو، هاف هافو

حرف اضافه + اسم و صفت

صفت: ازجان گذشته، از خدا بی خبر

ضمير مشترك + اسم

صفت: خودالقا، خودرای

اسم + حرف اضافه + اسم

صفت: چشم به راه، پا به رکاب

ضمير مشترك + صفت

صفت: خود آشنا، خود شیرین

صفت + همان صفت

صفت + همان صفت + ك

قید: خوش خوشک، نرم نرمک

قید + ستاک حال

صفت: زودرنج، دیرپز

صفت + ستاک حال

صفت: سخت گیر، گران فروش

صفت حالیه + همان صفت اولیه

قید: لنگان لنگان، لرزان لرزان

قید: کم کم، اندک اندک

صفت + صفت

صفت: الکی خوش، کم پیدا

آنچه در بالا آوزدیم ساختارهایی بود که از رهگذر آنها واژه مرکب (اسم، صفت، قید) ساخته می‌شد. همان‌طور که گفتیم در فارسی از طریق اشتقاق نیز واژه‌سازی صورت می‌گیرد. اشتقاق سه نوع است: ۱- اشتقاق از طریق وندافزایی که پربسامدترین نوع اشتقاق است؛ ۲- اشتقاق صفر یا تغییر مقوله؛ ۳- اشتقاق معکوس در زبان فارسی امروز برای ساختن اسم و صفت و قید و فعل در حدود ۶۵ پسوند و ۱۱ پیشوند اشتقاقی وجود دارد. در اینجا این وندها را در قالب ساختارهایی که به کار می‌روند فهرست‌وار ذکر می‌کنیم.

اسم + ی  
اسم: شمشیر باز، تنیس باز  
صفت: حقه‌باز، باندباز  
اسم: چپقی، تفنگی  
صفت: جسمی، روانی

اسم + گاه  
اسم: لنگر گاه، درمانگاه  
اسم فاعل + ی  
اسم عمل: مهندسی، مرغداری

اسم + ستان  
اسم: کودکستان، نیستان  
اسم + گر  
اسم: آهنگر، چاپگر  
صفت: ستمگر، دادگر

اسم + کده  
اسم: دانشکده، آتشکده  
اسم + چی  
اسم: تماشاچی، شکارچی

اسم + -ک  
اسم: انارک، پشمک  
اسم + کار  
اسم: گچ‌کار، ورزشکار  
صفت: ستمکار، گناهکار

اسم + دانی  
اسم: مرعدانی، سگدانی  
اسم + بندی  
اسم: دسته‌بندی، طبقه‌بندی

اسم + زار  
اسم + باز

اسم: لاله‌زار، شوره زار

اسم + آباد

اسم: مردآباد، ترک آباد

اسم + بان

اسم: دیده بان، مرزبان

اسم + دار

اسم: حسابدار، انباردار

اسم + یار

دامیار، دفتریار

اسم + ه

اسم: تیغه، ریشه

اسم + یه

اسم: داوودیه، روسیه

اسم + یت

اسم: جنسیت، بشریت

اسم + گان

اسم: ناوگان، رمزگان

اسم + واره

اسم: سنگواره، گوشواره

اسم + یه

اسم: سفالینه، گنجینه

اسم + چه

اسم: طاقچه، بازارچه

اسم + ان

اسم: گرگان، چناران

اسم + وند

اسم: فولادوند، شهروند

اسم + ال

اسم: چنگال، دنبال

اسم + سار

اسم: کوهسار، سایه سار

اسم + ش

اسم: تیش، گرمایش

پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی

اسم: لیبرالیسم، ماشینیزم

اسم + دیس

اسم: تندیس، طاقدیس

صفت + ی

اسم: خوبی، ماجراجویی

صفت + بازی

اسم: لات بازی، لوس بازی

صفت + گری  
اسم: وحشی‌گری، صوفی‌گری

ستاک حال + انه  
اسم: پرهیزانه، پژوهانه

صفت + آباد  
اسم: خرم‌آباد، شورآباد

ستاک حال + یش  
اسم: کوشش، بخشش

صفت + ه  
اسم: سبزه، ویرانه

ستاک حال + مان  
اسم: زایمان، ریسمان

صفت + ک  
اسم: سرخک، لرزانک

ستاک حال + ند  
اسم: روند، مانند

صفت + ا  
اسم: پهنا، درازا

ستاک حال + ون  
اسم: گردون، آزمون

صفت + ال / اله  
اسم: گودال، ترشاله

ستاک حال + نده  
اسم: راننده، نویسنده

صفت + ت  
اسم: مزاحمت، مراقبت

ستاک حال + ه  
اسم: خوره، خزه

صفت + یت  
اسم: جاهلیت، مصونیت

ستاک گذشته + ار  
اسم: گفتار، کردار

صفت + یش  
اسم: نرمش، گرمش

ستاک گذشته + گار  
اسم: خواستگار، کردگار

ستاک حال + اک  
اسم: پوشاک، خوراک

ستاک گذشته + مان  
اسم: ساختمان، گفتمان



ستاڪ گذشته + - ن

اسم: گفتن، خوردن

عدد + ه

اسم: دهه، هفته

ابر + اسم

اسم: ابرمرد، ابر قدرت

پاد + اسم

اسم: پادزهر، پادتن

هم + ستاڪ گذشته

اسم: همزاد، همرفت

پيرا + اسم

اسم: پيراپزشك، پيرابند

دش + اسم

اسم: دشنام، دشوار

ترا + اسم

اسم: تراكنش، تراكافت

وا + اسم

اسم: واكنش، واقطبش

اسم + ور

اسم: پيشه‌ور، گويشور

صفت: دانشور، دلاور

اسم + گين

اسم: ميانگين

صفت: غمگين، شرمگين

اسم + انه

اسم: يارانه، پيمانه

صفت: پدرانہ، شاهانه

اسم + - كي

صفت: پفكي، آبكي

ستاڪ حال + ا

اسم: چرا، سزا

صفت: بينا، گويا

ستاڪ گذشته + ه

اسم: نوشته، فرستاده

صفت: سوخته، پوسيده

ستاڪ حال + - نده

اسم: فروشنده، خواننده

صفت: فرينده، زننده

اسم + ناك

صفت: خطرناك، خوفناك

اسم + ين

صفت: چركين، رنگين

اسم + گون

صفت: گندمگون، گلگون

ستاك حال + ان

صفت: خندان، گریان

اسم + فام

صفت: سرخ فام، گلفام

ستاك حال + گار

اسم: آموزگار

صفت: پرهیزگار، سازگار

اسم + آسا

صفت: معجزه آسا، غول آسا

ستاك گذشته + گار

اسم: پروردگار، خواستگار

صفت: ماندگار

اسم + وار

اسم: دستوار، گوشوار

صفت: فهرست وار، طوطی وار

ستاك گذشته + ار

صفت فاعلی: خواستار، خریدار

صفت مفعولی: گرفتار

اسم: دیدار، نوشتار

اسم + وش

صفت: پریوش، مهوش

اسم + باره

صفت: شکمبار، زنباره

ستاك گذشته + ه

صفت: سوخته

اسم + انی

صفت: جسمانی، طولانی

عدد ترتیبی + ی

اسم: سومی، چهارمی

صفت + کار

صفت: سیاسی کار، خلاف کار

صفت + انه

قید / صفت: ادیبانه، هوشمندانه

صفت (عربی) + ه

صفت: وارده، اصله

اسم + آ

قید: قطعاً، عملاً

صفت + مآب

صفت: فرنگی مآب

صفت + آ

قید: کاملاً، عمیقاً

اسم + -کی

قید: زورکی، خرکی

ساختارهای پیشوندی:

به + صفت + ی

قید: به خوبی، به کندی

نا + صفت

صفت: نادرست، ناپاک

با + اسم

صفت: باهوش، باوفا

نا + ستاک حال

صفت: نادان، نازا

بی + اسم

صفت: بی غم، بی عرضه

نا + ستاک گذشته

صفت: نابود، ناشایست

بر + اسم

صفت: برقرار، برپا

هم + ستاک حال

صفت: همجوش، همخوان

۲۳۸

نا + اسم

اسم: ناشیء، ناجسم

هم + ستاک گذشته

اسم: همزاد

صفت: ناامید، نافرجام

هم + اسم

اسم: هم‌ریش، همدست

ن (یا نا) + صفت مفعولی

صفت: نپخته (ناپخته)، نخواسته

(ناخواسته)

صفت: همقد، همکار

ب + اسم

صفت: بجا، بحق

ن + ستاک حال

صفت: نسوز، نجسب

قید: بویژه، به وقت

### فرایندهای فعل‌ساز

آنچه تاکنون آوردیم فرایندهای ترکیب و اشتقاقی بود که از رهگذر آنها اسم یا صفت یا

قید ساخته می‌شود، اما ترکیب و اشتقاق در ساختن فعل نیز به کار می‌رود:

### ترکیب

فعل مرکب معمولاً از ترکیب یک اسم یا قید با یکی از افعالی که در زیر می‌آوریم ساخته می‌شود:

کردن: تلفن کردن، تهدید کردن

زدن: حدس زدن، آتش زدن

دادن: پس دادن، شرح دادن

گرفتن: دوش گرفتن، پس گرفتن

داشتن: دوست داشتن، تقدیم داشتن

کشیدن: اتو کشیدن، فریاد کشیدن

خوردن: غصه خوردن، سرما خوردن

یافتن: فرصت یافتن، استیلا یافتن

افتادن: موثر افتادن، اتفاق افتادن

توضیح: در زبان فارسی عبارات فعلی بسیاری (مانند به دست آوردن، به سر بردن، از پا افتادن) نیز هست. از آنجا که این عبارات معمولاً معنایی استعاری دارند و اصطلاح به شمار می‌آیند در حوزه واژه‌سازی قرار نمی‌گیرند.

### اشتقاق

باز: بازگشتن، بازداشتن

بر: برچیدن، برکشیدن

در: درماندن، دریافتن

فرا: فراگرفتن، فراخواندن

فرو: فروماندن، فروداشتن

وا: واداشتن، وارفتن

ور: ورپردن، ورفتن

توضیح: در زبان فارسی، از طریق اشتقاق صفر نیز فعل ساخته می‌شود. در این فرایند، بی‌آنکه وندی به اسم یا صفت افزوده شود، به فعل (که مصدر آن جعلی نام گرفته تبدیل می‌شوند. از چنین افعالی طبیعتاً مصدر هم می‌توان ساخت: شوتیدن، گازیدن، چربیدن.

## اشتقاق صفر

اشتقاق صفر فرایندی است که در آن، بی آنکه ونندی به واژه افزوده شود، مقوله واژه تغییر کند. مثلاً صفت به اسم یا فعل به اسم تبدیل می شود. در فارسی این نوع اشتقاق کاربرد فراوان دارد که در اینجا مهمترین انواع آن را ذکر می کنیم:

### تبدیل صفت به اسم

این تغییر مقوله پربسامدترین نوع اشتقاق صفر در فارسی است و معمولاً هنگامی پدید می آید که موصوف صفت، به دلیل کثرت کاربرد یا ویژگی های معنایی صفت، مشخص باشد. در چنین حالتی دیگر نیازی به ذکر موصوف نیست و صفت به تنهایی می تواند نقش اسم را ایفا کند. مثلاً، مشخص است که موصوف صفت «عاقل»، انسان است. بنابراین، وقتی می گوئیم «عاقلان دانند»، معلوم است که منظورمان «آدمهای عاقل» است. بدین قرار، بسیاری از صفتها می توانند کاربرد اسمی پیدا کنند.

### تبدیل ستاک<sup>۱</sup> حال و گذشته به اسم

برخی ستاکهای حال و گذشته نیز به اسم تبدیل شده اند؛ مانند: فروش، پخت. این فرایند تاریخی است و بعید است که بتوان در واژه سازی عالمانه ستاکهای حال و گذشته جدیدی را به اسم تبدیل کرد.

### تبدیل صفت به قید

این فرایند نسبتاً پربسامد است و بسیاری از صفتها را می توان بدون افزودن وند به صورت قید به کار برد.

ناصر چه خوب می دود!

امروز مستقیم برو خانه!

نادر خیلی فصیح صحبت می کند.

### تبدیل اسم و صفت به فعل

در حدود ۵۰ فعل در زبان فارسی وجود دارد که از اسم یا صفت ساخته شده اند و در کتابهای دستور، مصدر آنها را جعلی یا تبدیلی یا برساخته خوانده اند؛ مانند فهمیدن، جنگیدن، ترشیدن. باید توجه داشته باشیم که مصدر، خود از مشتقهای فعل است و ستاک حال این افعال، فهم، جنگ و ترش است که در اصل اسم یا صفت اند.

این فرایند زمانی اتفاق می‌افتد که اهل زبان یک صورت زبانی را که از نظر آوایی شبیه یک وند است، وند به شمار می‌آورند و با حذف آن، واژه‌ای می‌سازند که به مقوله دیگری تعلق دارد. برای مثال فارسی‌زبانان واژه «قلعی» عربی را که در اصل اسم است به قیاس با واژه‌هایی مانند «مسی» و «لعابی»، صفت به شمار آورده‌اند و با حذف «ی» از پایان آن واژه «قلع» را ساخته‌اند.

## نتیجه‌گیری

در این مبحث طرحی کلی از امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی به دست دادیم. چنانکه گفتیم سرمایه اصلی زبان فارسی در عرصه واژه‌سازی ۱۴۵۰۰ تکواژ آزاد و در حدود ۶۵ پسوند و ۱۱ پیشوند اشتقاقی است که از طریق ترکیب و اشتقاق، واژه‌های جدید می‌سازند.

با استفاده از این فرایندها، واژه‌های پیچیده‌ای ساخته می‌شود که شمارشان چندین برابر تکواژهای آزاد است؛ زیرا این فرایندها به صورت پایگانی عمل می‌کنند، یعنی برون‌داد هر کدام می‌تواند به درون‌داد فرایندی دیگر تبدیل شود. مثلاً، از ساختار هنر + مند واژه هنرمند ساخته می‌شود و کل این واژه با ستاک حال «پرور» صفت «هنرمندپرور» را می‌سازد و از این واژه نیز می‌توان «هنرمندپروری» را ساخت که در هیچ یک از فرهنگهای موجود ثبت نشده است. بنابراین، شمار واژه‌های بالقوه زبان به هیچ وجه برابر با شمار مدخلهای فرهنگها نیست و امکان نوآوری در عرصه واژه‌سازی بی‌حد و مرز است.

با این همه، برای سازگار کردن زبان فارسی با نیازهای عصر جدید نمی‌توان وامگیری از زبانهای دیگر را به کلی نفی کرد؛ اما به نظر می‌رسد مفیدترین نوع وامگیری آن است که، بی‌آنکه فرایندهای واژه‌ساختی بیگانه را وارد فارسی کند، شمار تکواژهای آزاد را افزایش دهد. مثلاً، مفیدتر این است که واژه «یون» را وام بگیریم، اما ترکیبها و مشتقهای مورد نیازمان (مثل یونیده، یونیدگی، یونش) را با استفاده از امکانات زبان فارسی بسازیم، چنانکه در مورد بسیاری از واژه‌های عربی نیز چنین کرده‌ایم. مثلاً عیب را وام گرفته‌ایم؛ اما عیب پوش و عیبناک و عیب‌دار و عیب‌جو و عیب‌تراش را با امکانات واژه‌سازی فارسی ساخته‌ایم.

حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۹)، «واژه‌سازی درون متن»، نشر دانش (بهار).  
سایپر، ادوارد (۱۹۲۱)، زبان، درآمدی بر مطالعه سخن گفتن، ترجمه علی محمد حق‌شناس  
(۱۳۷۶)، تهران، سروش.

صادقی، علی اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۱-۱۲) نشر دانش، از  
خرداد و تیر ۱۳۷۰ تا مرداد و شهریور ۱۳۷۲.

طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۷۶)، فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، «طرحی کلی از امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی»، نشر دانش، تهران،  
مرکز نشر دانشگاهی (اسفند ماه).

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، «تغییر مقوله در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، فرهنگستان زبان و ادب  
فارسی (تابستان).

عبدالمسیح، جورج متری و هانی جورج تابری، الخلیل، لبنان، ۱۹۹۰ میلادی.

کشانی، خسرو، (۱۳۷۱)، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

کلباسی، ایران (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، موسسه مطالعات و  
تحقیقات فرهنگی.

مارتینه، آندره (۱۹۶۶)، مبانی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه هرمز میلانیان (۱۳۷۹)، تهران، هرمس.

میلانیان، هرمز (۱۳۵۰)، «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم  
انسانی، سال هجدهم، شماره ۳، تهران، دانشگاه تهران.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۴)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران،  
نیلوفر.

Aronoff, M. (1970), *Word Formation in Generative Grammar*, Cambridge,  
Mass: MIT Press.

Baur, L. (1983), *English Word - formation*, Cambridge : CUP.

Chomsky, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass: MIT  
Press.

Dressler, Wolfgang U. (1988), "Language death", in *Linguistics: the Cambridge  
Survey: Volume IV*, Cambridge University Press.

Palmer, Frank (1984), *Grammar*, second edition, Penguin Books.